

اگر و فقط اگر...

علی مهری یکی از مؤسسين كانون دانشجويان است كه به دلايلي حوادث دانشگاه تبريز به پای ايشان نوشته شده و به عنوان یکی از ليدهای مسلم آن جريان شناخته میشود. روايت‌های رسمي حوادث بيست تير دانشگاه تبريز را شنیده‌ايم، ولی هيچ‌گاه فرصتی فراهم نشده كه آن حوادث را از زبان خود اعضای كانون بشنویم. گزارش حاضر، روايت گونه‌ای است از آن حوادث با یکی از اعضای مؤثر كانون مستقل دانشجويان دانشگاه تبريز:

امروز بيستم تيرماه است هوا آفتابی است و باد ملایمی در حال وزیدن است دانشجويان آرام آرام در مقابل سايت رياست دانشگاه جمع میشوند. دوربين صداوسيما هم در محوطه مستقر شده است. در وسط محوطه، اعضای كانون مستقل دانشجويان روی زمین نشسته‌اند. كانون مستقل دانشجويان بيانيه داده است خون بر شمشير پيروز است و دانشجويان را دعوت به تحصن مسالمت‌آمیز کرده است. اعضای كانون در تكاپو هستند تا دانشجويان به تحصن بپيوندند. در گوشه سايت انجمن اسلامی دانشجويان وانت نيسان مجهز به سيستم صوتی خود را مستقر کرده است. همه لباس‌های سیاه بر تن کرده‌اند و شعارهای عزا عزاست امروز روز عزاست امروز خاتمی دلاور صاحب‌عزاست امروز را سر می‌دهند و دانشجويان هم صدایی کرده و شعارهای آنان را زمزمه می‌کنند. جمعيت دانشجويان زيادتر و زيادتر میشود اما دانشجويان ترجيح می‌دهند بجای تحصن تظاهرات کنند. داود کرمی از اعضای شورای مرکزی انجمن اسلامی، (بعد از بيستم تير و بلافاصله بعد از فارغ‌التحصیلی معاون سیاسی استانداری همدان میشود) پشت ميكروفون است و سخنان مهیجی قرائت می‌کند. ناگهان كاظم قربانی از اعضای انجمن اسلامی دانشجويان دانشكده كشاورزی (او هم بعد از حادثه استخدام شهرداری تبريز میشود) به همراه تعدادی كه همه لباس عزا بر تن کرده‌اند، با شعار مرگ بر ديكتاتور به سمت درب غربی دانشگاه راه می‌افتند خيل بسياری از دانشجويان هم به دنبال آن جمع هفت هشت نفری به سمت درب غربی به راه می‌افتند.

علی مهری: «كاظم قربانی در دوران جنگ ظاهراً به لبنان هم رفته بود. بگفته خودش از نيروهای سپاه قدس (سرهنگ) بود قیافه‌ای سه تيغ و ادبیاتی روشنفكرانه داشت خودش می‌گفت از فامیل‌ها و آشنایان جلایی پور پدر است. بگفته خودش برادرش از مقامات لشگری و سپاه بود و ارتباطشان ادامه داشت؛ اما آنها كه او را همراهی می‌کردند و لباس

سیاه هم پوشیده بودند از وضعیت ظاهرشان معلوم بود که به نوعی مأموریت تشکیلاتی دارند و نظامی هستند.»

به دنبال کاظم قربانی و جمعیت وانت آبی انجمن هم به سمت درب غربی به راه میافتد و از بلندگوی وانت آبی شعارهای تند و رادیکال داده میشود. درب غربی توسط حراست بسته شده است. دانشجویان سعی میکنند درب را شکسته و از دانشگاه خارج شوند. دکتر پور فیض رئیس دانشگاه تبریز و دکتر امین صدیقی (برادر همسر شهید رجائی عطفه صدیقی) از اعضای پر سابقه و قدیمی انجمن اسلامی سعی میکنند دانشجویان را آرام کنند. علی مهری فوراً خیز برمی دارد و از بالای نرده ها روی سقف درب قرار میگیرد؛ و به کمک دکتر پور فیض و امین صدیقی و نیروهای حراست دانشجویان را از توطئه در جریان آگاه کرده و تقاضا میکند که به داخل دانشگاه برگردند. آنها موقتاً موفق میشوند دانشجویان را از این کار منصرف کنند. ولی همان گروه ناگهان با همان شعارهای مرگ بر دیکتاتور دانشجویان را به طرف درب اصلی دعوت میکنند.

علی مهری: «بعد از اینکه به خیل جمعیت نگاه کردم متوجه شدم که کاظم قربانی در وسط آن هفت هشت نفر دارد دانشجویان را به سمت بیرون هدایت میکند. در آن وضعیت تراژیک و خشمگین معلوم بود که شعار مرگ بر دیکتاتور جذابیت خاصی داشته باشد و بتواند جمعیت را به سمت بیرون هدایت بکند؛ بنابراین فوری خودم را به کاظم رساندم، یقه اش را گرفته ام و گفتم چه کار داری می کنی دستی دستی دانشجویان را به کشتن می دهی ولی او بی توجه به حرف من به راه ادامه میداد. خاطرم هست که سیلی محکمی به گوشش زدم و فوراً به سمت درب غربی رفتم. در آنجا بعد از کلی تلاش موفق شدیم دانشجویان را منصرف کنیم. همان گروه که دیدند موفق نشدند گفتند به سمت درب اصلی...»

وانت انجمن هم به دنبال تظاهرکنندگان به سمت درب اصلی میرود. علی مهری هم سریعاً خود را به درب اصلی می رساند و جلوی دانشجویان را میگیرد و به آنها توضیح میدهد که این حرکت و خروج از دانشگاه بازی در میدان حریف است و باید در دانشگاه تحصن کنند؛ اما درب اصلی دانشگاه دوتا ورودی دارد و علی مهری به تنهایی فقط میتواند جلوی خروج دانشجویان را از درب سمت چپ (ورودی) بگیرد. ولی دانشجویان موفق میشوند درب خروجی سمت راست را شکسته و خارج بشوند. بیرون از دانشگاه نیروهای بسیج پایگاه مقاومت حضور دارند و صف آرائی کرده اند و چند ماشین آبپاش آتش نشانی هم آنجا آماده هست.

علی مهری: «روز قبل که بیانیه تحصن داده بودیم، با بچه های کانون صحبت کرده بودیم و همه توجیه بودیم که بهترین کار فقط تحصن است.

هرگونه تظاهرات، کنترل را از دستمان خارج می‌کند و ممکن است به بیرون کشیده شود که بازی در زمین حریف است. نه امکانات مقابله داشتیم و نه توان تشکیلاتی و نه توانسته بودیم به قدر کفایت تولیدات فکری و فرهنگی و اطلاع‌رسانی داشته باشیم. گرچه آن موقع ویژه‌نامه آذربایجان هفته‌نامه امید زنجان را منتشر می‌کردم، اما کانون هنوز در شرف تأسیس بود و کارهای زیادی داشتیم که باید انجام می‌دادیم؛ و همه اعضا این را پذیرفته بودیم؛ بنابراین بچه‌های کانون هم علی‌رغم میل باطنی‌شان که هم جوان بودند و هم طبعاً آزادی را دوست داشتند، بر اساس محاسبات عقلانی مجاب شده بودیم که نباید در زمین حریف بازی کنیم. آن روز مخصوصاً در درب اصلی دانشگاه به هم کمک می‌کردیم تا دانشجویان را مجاب کنیم که بیرون از دانشگاه نرفته و بجای تظاهرات تحصن کنیم. سرانجام موفق شدیم که جلوی ورودی دانشگاه تحصن را اجرا کنیم. ولی معلوم بود که وضعیت شکننده بود در قسمت خروجی مسلط نبودیم و از آنجا با بسیجیان بیرون از دانشگاه درگیری داشتیم و به هم سنگ پرتاب می‌کردند.»

وانت آبی به درب اصلی می‌رسد؛ و این بار صفر حیدری که او هم لباس سیاه پوشیده است بر بالای وانت آبی سخنرانی می‌کند و می‌گوید از تهران آمده است و ماجرای کوی دانشگاه را با هیجان و خشم بیان می‌کند، دانشجویان خشمگین شده و سنگ‌پرانی با بسیجیان آغاز می‌شود. اندکی بعد رحیم حمزه روزنامه‌نگار و مسئول دفتر نمایندگی امید زنجان نیز به جمع دانشجویان می‌پیوندد. پیمان عارف که در آن سال‌ها دانش‌آموز دبیرستان است به هر زحمتی خود را به محوطه دانشگاه رسانده است. در یکطرف دانشجویان و در طرف دیگر بسیجیان ناگهان اولین سنگ به سر علی مهری اصابت می‌کند و خون جاری می‌شود. دانشجویان با دیدن این صحنه برآشفته شده و شعار می‌دهند مرگ بر دیکتاتور و درصدد انتقام‌جویی برمی‌آیند، اما علی مهری می‌گوید خون من فدای شما اگر من را قبول دارید، من می‌گویم برگردید به دانشگاه و تحصن را ادامه دهید و این خیلی تأثیر می‌گذارد و دانشجویان جلوی درب ورودی می‌نشینند و تحصن شکل می‌گیرد. در همین حین دکتر پور فیض و دکتر پزشکیان رئیس وقت دانشگاه علوم پزشکی می‌رسند و سعی می‌کنند دانشجویانی را که هنوز به تحصن‌کنندگان نپیوسته‌اند و با بسیجیان بیرون درگیر هستند و سنگ‌پرانی می‌کنند را آرام کنند. در حین سنگ‌پرانی طرفین زخمی‌های زیادی می‌دهند. دانشجویان معترض با دکتر پور فیض درگیر می‌شوند و ایشان صحنه را ترک می‌کند. علی مهری که کمی اوضاع را آرام می‌بیند به سایت ریاست رفته و با دکتر پور فیض صحبت می‌کند که برگردند و با دانشجویان صحبت کنند ایشان مخالفت می‌کنند، سپس علی مهری پیشنهاد می‌کنند لااقل به استاندار محمد زاده

بگویید بیاید و با دانشجویان صحبت بکنند. سید صمد حسینی مسئول حراست مطرب و نگران است، علی مهری به ایشان میگوید با شورای تأمین تماس بگیرد و از سردار کریم فتحی بخواهد بسیجیان را از جلوی درب دانشگاه ببرند تا دانشجویان کمتر تحریک بشوند، این خواسته از سوی شورای تأمین استان اجابت نمیشود. استاندار محمد زاده در دانشگاه حاضر میشود و دانشجویان با گوجه‌فرنگی از ایشان استقبال میکنند و ایشان قهر کرده و باز می‌گردد اما دکتر پزشکیان همچنان با دانشجویان صحبت کرده و آنان را آرام میکند. در همین اثنا دانشجویانی که به همراه علی مهری در جلوی دانشگاه نشسته‌اند، مورد حمله بسیجیان قرار می‌گیرند. به‌جز چند نفر اکثراً به داخل دانشگاه برمی‌گردند و در داخل دانشگاه تحصن میکنند علی مهری به همراه رحیم حمزه و چند نفر دیگر همچنان نشسته‌اند و عقب نمی‌نشینند. اعضای کانون سعی می‌کنند چند نفری را که هنوز نشسته‌اند به داخل دانشگاه بیاورند. رحیم حمزه به توصیه علی مهری به دفتر نشریه می‌رود تا اخبار تحصن آرام و ضد خشونت کانون را قبل از سم‌پاشی و شانتاژ بسیج و دیگران به خبرگزاری‌ها برساند.

علی مهری: «ما موفق شده بودیم دانشجویان را به‌تدریج به تحصن قانع کنیم. فقط اگر شورای تأمین موافقت می‌کرد و بسیجیان را از جلوی دانشگاه جمع می‌کرد و بجای آن نیروی انتظامی را قرار می‌دادند شاید اکنون روایت به‌گونه‌ای دیگر بود. درواقع مشکل ما هم در داخل بود و هم در بیرون. من در این رابطه با آقای رضایی (فرمانده بسیج دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی) هم صحبت کردم و ایشان نظر من را قبول کرد و قرار شد با مقامات لشگری صحبت بکنند.

روز قبل که ما (من و خلیل‌علیزاده آذر و علی صادقی و علی بی‌کس و علی‌امینی)، به فرمانداری رفته و با غلامرضا خورشیدی، (فرماندار وقت) راجع به برنامه تحصن صحبت می‌کردیم، داوود کرمی و تنی چند از اعضای انجمن هم آنجا بودند که بعد از آمدن ما رفتند، گویا آن‌ها درخواست تظاهرات و راهپیمایی داشتند. چون فرماندار بی‌مقدمه گفت به انجمن هم گفتم تظاهرات و راهپیمایی نمیشود. خلیل‌علیزاده آذر، کرد بود و ترکی هم می‌دانست و خورشیدی را هم از میاندوآب می‌شناخت ظاهراً در آنجا باهم کار کرده بودند، گرچه با خورشیدی ملاقات نکرده بودم ولی اکثر مسئولین استان مرا به اسم و قیافه می‌شناختند، وقتی دید ما تقاضای تظاهرات نداریم کمی آرام شد، ولی گفت آقای مهری متأسفانه من هیچ کمکی به شما نمی‌توانم بکنم ما بلند شدیم و آمدیم و رفتیم در دفتر نشریه و آن بیانیه معروف را نوشتیم که با سخن امام خمینی آغاز می‌شد: خون بر شمشیر پیروز است. آن را تکثیر کرده و در خوابگاه‌ها پخش کردیم؛ دعوت به تحصن و لغو امتحانات در مقابل

انجمن، بیانیه رسمی نداد و فقط اکتفا کرد به دعوت از دانشجویان در خوابگاه‌ها.

ما در داخل مواجه بودیم با دعوت انجمن به تظاهرات و از بیرون هم حضور بسیجیان تحریک‌آمیز بود ولی سرانجام توانسته بودیم تا حدودی اوضاع را کنترل کرده و مسلط شویم. اگر می‌توانستیم بسیجیان را از صحنه دور کنیم، ورق کاملاً به نفع ما برمی‌گشت ولی نشد. من به استانداری رفتم و سعی کردم سردار کریم فتحی فرمانده سپاه عاشورا را ببینم و به‌عنوان یک بسیجی سابق سال‌های جنگ و یک جانباز با ایشان صحبت کنم و قانع کنم که بسیجیان را از جلوی درب اصلی دانشگاه بردارند، اما پس از تلاش بسیار موفق نشدم و به دانشگاه برگشتم اوضاع بد نبود و در غیاب من خلیل علیزاده آذر، علی صادقی، احمدرضا یداللهی، علی بی‌کس، علی امینی، مصطفی بصیری تویسرکانی، عارف سلیمی و هیوا حسین زاده، سواران و رستمی توانسته بودند تا حدودی اوضاع را مدیریت کنند.»

شما همین را می‌خواستید دیگه! آزادی می‌خواستید!

بعد از ظهر بر تعداد بسیجیان افزوده می‌شود گویا دستوری از شورای تأمین مبنی بر جمع‌کردن اوضاع می‌رسد. هوای آفتابی روبه سردی می‌گذارد. تعدادی از دانشجویان می‌روند، آقای رضایی به علی مهری می‌گوید صحنه را ترک کند، بسیجیان در بیرون از دانشگاه مسلح شده و شروع به تیراندازی هوایی می‌کنند. بسیجیان به تدریج به دانشگاه نفوذ می‌کنند، دکتر پزشکیان که تقریباً تا آخر ایستاده است سرانجام می‌رود. بسیج وارد دانشگاه می‌شود. تیراندازی داخل دانشگاه آغاز می‌شود تقریباً کسی نمی‌ماند علی مهری با تنی چند از اعضای کانون می‌مانند. سرانجام علی مهری به بقیه اعضای کانون می‌گوید فوراً دانشگاه را تخلیه کنند و بیانیه‌ای در خصوص محکومیت حمله بسیج به دانشگاه نوشته و توسط علی بی‌کس به طرف دفتر نشریه جهت چاپ و انتشار بیانیه اعزام می‌کند. این بیانیه به علت بسته بودن راه به مقصد نمی‌رسد و درجایی منتشر نمی‌شود. بسیجیان با آنچه در اختیار دارند دانشجویان را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند. دانشجویان، بر اثر تیراندازی زخمی و مجروح می‌شوند. دانشجویان زخمی توسط سایر دانشجویان به همراه شعار این سند جنایت است روی دست دانشجویان در دانشگاه گردانده می‌شوند. علی مهری آخرین فردی است که جلوی درب ورودی دانشگاه در تحصن می‌ماند ناگهان یکی از دانشجویان به علی مهری می‌گوید آقای مهری چند دختر در محاصره مانده‌اند و یکی از آنان بر اثر ترس بی‌هوش شده است. علی مهری به همراه چهار دختر از دانشگاه از میان بسیجیان مسلح خارج می‌شود تا آن دختر را که ترسیده است به بیمارستان 29 بهمن تبریز برساند. به

دنبال علی مهری بسیجیان به ماشین علی مهری تیراندازی کرده و به‌سوی بیمارستان می‌آیند گلوله‌ها به شیشه ماشین علی مهری و لاستیک و رینگ اصابت کرده ولی به‌هرحال دختران به بیمارستان رسیده و ایشان در بیمارستان دستگیر می‌شود.

علی مهری: «من به حرکات کاظم قربانی مشکوک بودم ولی از یک مسئله غافل بودم و آن‌هم برنامه‌ریزی بسیج و بسیج دانشجویی برای کشاندن دانشجویان به بیرون از دانشگاه بود. تا با ناامن نشان دادن اوضاع مجوز ورود به دانشگاه و تیراندازی را بگیرند. پنجشنبه 17 تیرماه پیمان پاک مهر، خبرنگار ویژه‌نامه امید زنجان به من خبری داد که بسیجیان محله مارالان به ایشان گفته‌اند خبرهایی خواهید شنید فردا، همتان رو جمع خواهیم کرد. اول تهران بعد تبریز، من هم موضوع را کتباً به استانداری فکس کردم و درخواست نمودم که موضوع را بررسی کنند و تدابیر لازم را اتخاذ کنند. بعد که خبر 18 تیر و حمله به کوی دانشگاه را شنیدیم دیدم طبق برنامه‌ریزی قبلی سعی دارند با مهار دانشگاه جنبش اصلاح‌طلبی را زمین‌گیر کنند. بعدازظهر جمعه که در دفتر نشریه بودم خلیل‌علیزاده آذر به همراه چند نفر دیگر ازجمله علی بی‌کس و علی صادقی و بقیه یادم نیست آمدند و گفتند که کوی دانشگاه به آتش و خون کشیده شده و ما باید کاری بکنیم، یادم هست من مخالفت کردم و گفتم این با اهداف ما همخوانی ندارد و آن‌ها دلیلی آوردند که من دیدم دلیلشان درست و منطقی است. پذیرفتم، ولی با توجه به اخباری که شنیده بودم با تظاهرات مخالفت کردم و آن‌ها هم قانع شدند و قرار شد در داخل دانشگاه تحصن برگزار کنیم. اکنون که فکر می‌کنم می‌بینم اگر آن زمان بیانیه نمی‌دادیم و کار تشکیلاتی خودمان را ادامه می‌دادیم نتیجه بهتری می‌گرفتیم.

اصولاً کانون با این هدف تشکیل شد که بجای سیاست‌بازی هدفش معطوف به حقوق صنفی دانشجویان باشد به این معنا که دانشگاه و دانشجو درواقع سرچشمه اصلی جنبش مدرنیته است. اگر این سرچشمه را از مواعی مانند کمیته‌های انضباطی و گزینش و نهادهای ایدئولوژیک پاک نکنیم دانشگاه نخواهد توانست نقش اصلی خود را که عبارت باشد از تأمین روشنفکرانی که ساب جنبش‌های دموکراتیکی مانند زنان، کارگران، معلمان، کارمندان و سایر اقشار را ایفا، رهبری و هدایت بکند و ما در مبارزه با استبداد، به مجموعه‌ای فراگیر از این جنبش‌ها نیاز داریم. بنابراین بجای این‌که دانشگاه و دانشجو سیاهی لشکر جریان‌ات خارج از دانشگاه مانند انجمن‌های اسلامی، جامعه اسلامی و شاخه نظامی و فرهنگی بیرون دانشگاه باشد و جریان‌ات چپ و راست و سایر جریان‌ات مانند ملی مذهبی‌ها و غیره دانشگاه را محل تاخت‌وتاز خود ببینند، دانشگاه اول باید خود را از موانع آزاد کند. بر این

اساس ما کانون مستقل دانشجویان طرفدار قانون اساسی را شکل دادیم، که در بند ششم اصل سوم قانون اساسی به مبارزه برامان و محو استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی به صراحت اشاره داشت و قرار بود در مواقع انتخابات فقط از جریان‌های حمایت کنیم که به این مطالبه ما جامعه عمل بپوشانند و دیگر ساب مجموعه هیچ جریانی نباشیم که بعد از موفقیت اصلاً سراغ دانشگاه را نگیرند و برای این هم که در یک محیط ایدئولوژیک و سنتی موفق بشویم، عالمانه و آگاهانه از پتانسیل‌های قومی به عنوان استراتژی بهره بردیم؛ بنابراین با شعار هم‌گرایی دموکراتیک اقوام ایرانی هم می‌توانستیم انگیزه لازم را برای پیوستن دانشجویان به کانون فراهم کنیم و هم با بدنه بیرون از دانشگاه راحت‌تر ارتباط برقرار کنیم. برنامه‌های ما نیز تشکیل فدراسیون ملی کانون‌های مستقل دانشجویان طرفدار قانون اساسی بود.

زمانی که دانشگاه از ما خواست حداقل پنجاه نفر درخواست تأسیس کانون را بدهند با همین استراتژی توانستیم بجای پنجاه امضا هفتصد امضا جمع‌آوری بکنیم و این در حالی بود که کل مجموعه‌های حکومتی سرجمع بیش از 500 نفر عضو فعال و غیرفعال نداشتند. طبیعی بود که انجمن اسلامی و بسیج با این همه قدمت از وجود ما ترسیده باشند و از گفت‌وگو با ما طفره بروند. طبیعتاً در جریان حوادث تیرماه هم برخلاف اخلاق عمل کرده و همگام با سایر تشکلهای دانشجویی مانند بسیج و جامعه اسلامی طی بیانیه‌های مشترک ما را عامل درگیری و تظاهرات معرفی و قلمداد کردند، درحالی‌که حداقل در بیانیه ما آمده بود که ما درخواست تحسن کرده بودیم و خودشان به تصریح فرماندار درخواست تظاهرات کرده بودند.

از این‌ها که بگذریم به این دلیل معتقدم اگر ما بیانیه نداده بودیم در نوزدهم تیرماه مجوز موقت فعالیت را گرفته بودیم، شاید روند دیگری رقم می‌خورد. همچنین اگر ما کمی عمیق‌تر بودیم و توانسته بودیم دست بسیج را درست و دقیق بخوانیم بازهم شاید روند طور دیگری پیش می‌رفت همان‌طور که گفتم ما فهمیده بودیم آن‌ها برنامه دارند ولی نسبت به سناریوی بسیج دقیق نشده بودیم. بحث کاظم قربانی که هم عضو انجمن بود و هم رابطه با سپاه داشت و دانشجویان را به بیرون از دانشگاه هدایت می‌کرد را گفتم اما موضوع دیگری را هم اشاره کنم، شاید پازل گمشده ما بود، ما فکر نمی‌کردیم بسیج دانشجویی هم در این سناریو نقش داشته باشد. علی بی‌کس که دانشجوی تاریخ بود هم‌کلاسی‌ای داشت بنام قادری که عضو بسیج دانشجویی بود و حتی از علی بی‌کس در کمیته انضباطی به خاطر ابراز عقیده‌اش در کلاس که برخلاف روند ایدئولوژیک دانشگاه بود شکایت کرده بود. این فرد در روز حادثه کاملاً سه تیغ کرده و درحالی‌که جلوی

علی بی‌کس بود، با شعار مرگ بر دیکتاتور دانشجویان را تحریک به بیرون رفتن می‌کرده است. علی بی‌کس می‌گوید درب (درب خروجی) شکست و من روی ایشان افتادم وقتی ایشان صورتش را برگرداند او را شناختم و پس از آن بود که فهمیدم حرف شما راست بوده و ما می‌باید تحصن می‌کردیم و نه تظاهرات. علی بی‌کس یک نفر را می‌شناخته که او را دیده آن‌هم با صورت کاملاً تراشیده. در صورتی‌که اگر این موضوع را در کنار خبری که پیمان پاک مهر آورده بود و اتفاقاتی که فردای آن روز یعنی 18 تیر افتاد و بیانیه مشترک انجمن اسلامی و بسیج دانشجویی و کاظم قربانی و پست معاونت سیاسی استانداری همدان را که به جناب کرمی به‌عنوان دبیر انجمن اسلامی داده شد، کنار هم بگذاریم نشان می‌دهد که ما در قضایای دانشگاه تبریز بازی خوردیم و فرصت یک جنبش بی‌نظیر را از دست دادیم.»

بعد از خروج علی مهری از دانشگاه بسیجیان وارد سایت ریاست دانشگاه شده و رئیس دانشگاه را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند. وارد خوابگاه دختران واقع در محوطه دانشگاه شده و دختران دانشجو را به‌صورت بی‌حجاب و بالباس استراحت سوار اتوبوس کرده و به اتوبان‌های اطراف تبریز برده و بی‌پول و بی‌سرپناه رها می‌کنند و می‌گویند شما همین را می‌خواستید دیگه! آزادی می‌خواستید دیگه! وارد ساختمان‌ها و تأسیسات شده تخریب می‌کنند آزمایشگاه‌ها را تخریب می‌کنند. وارد بیمارستان امام شده و دانشجویان زخمی را دستگیر و به بیمارستان شهید محلاتی و بازداشتگاه‌های خود می‌برند. به گفته یکی از سپاهیان که برای تخلیه اطلاعاتی از اعضای کانون وارد زندان می‌شود و بعد از مشاهده صداقت اعضای کانون به علی مهری می‌گوید من خودم آنجا بودم. بعد از دستگیری تو که سردار فرهنگی پشت بی‌سیم بود گفت دیگر کارمان دیگر تمام است.

علی مهری: «بعد از دستگیری من اتفاقات هولناکی افتاد که شرافت و کرامت انسانی و ناموس ملی و دینی مورد هتک حرمت کسانی قرار گرفت که قرار بود برای ما زندگی شرافتمندانه فراهم کنند. یک راننده تاکسی که جهت تخلیه اطلاعاتی وارد زندان شده بود و شناسائی شد، اعتراف می‌کرد که در کمربندی تبریز یک دانشجوی دختر را که بی‌پناه و بی‌حجاب بود و کمک می‌خواست را سوار تاکسی کرده و به منزلی برده و مورد تجاوز قرار داده است. واقعاً شرم آور بود...»

علی مهری: «... با این‌که خیلی‌ها به من گفتند آقای مهری نمان و برو من به این دلیل ماندم که بعد از گرفتن من خیالشان راحت شود و از شدت برخورد با دانشجویان بکاهند. تجربه فرقه دموکرات و قتل‌عام فدائیان در بیستویک آذر به من این نکته را گوشزد می‌کرد که اگر سران فرقه در تبریز می‌ماندند شاید این‌همه قتل‌عام اتفاق نمی‌افتاد

و سایه وحشت، تبریز را در برنمی‌گرفت. درواقع فدائیان هزینه انتقام‌جویی از سران فرقه شدند و مدت‌ها مردم تبریز سایه وحشت را بالای سرخود حس می‌کردند.»

اعضای هیئت مؤسس کانون هرکدامشان به شهر خود می‌روند. خلیل علیزاده آذر به میاندوآب می‌رود و علی بی‌کس به مراغه ولی ارتباط خود را قطع نمی‌کنند. پس از خبردار شدن از دستگیری علی مهری با این‌که می‌توانستند پناهندگی بگیرند، نمی‌روند و قرار می‌گذارند که باهم به تهران رفته و در یک کنفرانس مطبوعاتی که از قبل با دفتر تحکیم وحدت هماهنگ شده بودند مسائل دانشگاه تبریز را بازگویی کنند که متأسفانه در ترمینال تبریز در اتوبوس دستگیرشده و ده روز بعد از دستگیری علی مهری به او می‌پیوندند. بعدها اعضای هیئت مؤسس یکی پس از دیگری دستگیرشده و کانون مستقل را در زندان ادامه می‌دهند. بیانیه‌های معروف حمام و روزه اعتراض و استمداد که بیرون می‌فرستند و در روزنامه‌های خرداد عصر آزادگان نشاط و ... منتشر می‌شوند موجب می‌شود نگاه‌ها معطوف به دانشجویان تبریز شود. در آن سال‌ها که جو سنگینی در زندان‌های سیاسی حاکم بود بیانیه‌های اعضای هیئت مؤسس در سپهر سیاسی ایران طنین‌انداز شده و جو را به نفع دانشجویان برمی‌گرداند. از اعضای کانون، علی امینی موفق می‌شود دستگیر نشده و در دفاع از دانشجویان زندانی روشنگری کند. جالب اینجاست شرح ماقوع حادثه از زبان علی امینی و زندانیانی که در زندان بوده‌اند و در دادنامه و دفاعیاتشان ذکر نموده‌اند، بدون هیچ اختلافی باهم همخوانی داشته ولی بیانیه‌های انجمن اسلامی و بسیج دانشجویی و جامعه اسلامی دانشجویان و امام‌جمعه تبریز و استانداری هیچ‌کدام با بیانیه‌های قبلی‌شان همخوانی نداشته است و این به تنهایی نشان می‌دهد که حق با چه کسی بوده است.

علی مهری: «اکثر دانشجویان پس از بیانیه روزه اعتراض و استمداد و پس از دو ماه از زندان آزاد شدند و من و علی بی‌کس به همراه چند نفر دیگر که آن‌ها هم بعد از شش ماه آزاد شدند، یک سال و یک هفته در زندان ماندیم. پس از آزادی از زندان، متوجه شدیم اکثر دوستانمان پناهندگی گرفته و رفته‌اند. کانون را با اعضای جدید پی گرفتیم و چندین کلاس برگزار کردیم. ازجمله پنج جلسه با دکتر محسن سازگارا تحت عنوان مشروطه انقلاب ناتمام و فلسفه هنر با دکتر رضا خالقی، بعد از فارغ‌التحصیلی با محسن سازگارا روزنامه گلستان ایران را راه انداختیم و اتفاقات بعدی که به حادثه دانشگاه تبریز مربوط نمی‌شود. موضوعی که تا یادم نرفته بگویم بعد از زندان متوجه شدیم تعداد هشت نفر از دانشجویها مفقودشده‌اند و از سرنوشت آنان اطلاعی در دست نیست. اسامی آن‌ها را به پور رضا از اعضای انجمن

دادم تا پیگیری بکنند و تاکنون جوابی نداده‌اند و البته بعدازآن بود که داوود کرمی پست معاونت سیاسی استانداری همدان را گرفت بعدها رئیس سازمان ملی جوانان شد و آقای طباطبائی و پور رضا هم در دوران احمدی‌نژاد بر مدیریت سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران تکیه زدند.»